عاشقان سفر کرده به پابوس غریبانه حسین (ع)

شهید : علی یار رستمی سیاهویی
تولد : روستای سیاهو۱۳۴۶
شهادت : ام الرصاص ۶۵/۱۰/۴
علی عصر خود را یار گشتی
چو رستم مرد این پیکار گشتی
چو تیر آذین لحظه لحظه جنگ
شهید کربلای چار گشتی
براساس روایت : مادر، عمو، برادر و دوستان شهید

حالا گیرم که بدانی سال ٤٦ دنیا آمده، اهل روستای "آغاسین سیاهو" بوده، تا سوم راهنمایی خوانده و بعدش هم سه - چهار سال حوزه علمیه و چهارم دی ماه در "ام الرصاص " - کربلای چهار - شهید شده و ...

توکه نبوده ای با او، یک مشت برگ مصاحبه با مادر و چند تا قوم و دوست او را هم که داشته باشی، چه می توانی بفهمی ازش؟ تازه حالا که این برگها به چهار تا هم نمی رسند. ولی گاه عکس، اطلاعاتی از یک شخصیت با تمام درونیات فردی به تو می دهد که صفحه ها تعریف خاطرات نمی دهد. حس می کنی یک عمر با تو بوده؛ یا جایی قبل ها او را دیده ای. یک چیزهایی از او می فهمی که اگر بپرسند، نمی توانی بگویی چیست. ولی بعد که برگها را ورق می زنی و از نگاه مادر و چند تا قوم و دوستش نگاهش می کنی، ایمان می آوری به احساست، به برداشتت از همان عکس. حال آنکه عکس، خیلی چیزهای دیگر را هم به تو گفته که نمی شود با زبان گفت: صورت سبزه، موهای یک ور شانه شده، ابروهای پرپشت و شمشیری، چشمهای نافذ، بینی پهن، لبهایی که مشخص است خشکی و گرسنگی را درک کرده و سبیل نورسته و تنک پشت آن و ...تمثالی که اگر هم ندانی، همان اول بهت می گوید بندرعباسی است. من که چیزهایی از عکس فهمیده ام. تو هم ندیده، حتم، چیزهایی درذهنت آمده. حالا به سراغ همین برگهایی که چهار تا هم نمی رسند برو که ایمان بیاوری به احساست، به برداشتت از ... "...دنیا را بگردیم دیگر فرزندی مثل "علی یار" گیرمان نمی آید. فقط بچه من نبود. همه زنهای این روستا مثل مادر دوستش داشتند. وقتی می خواست برود، گفتم نرو پسرم دلم شور می زند. گفت تا عملیات تمام نشده می روم، جلویم را نگیرید، من بهر حال می روم پس چه بهتر که شما هم راضی باشید. وقتی رفت، گفتم خدایا هر چه مصلحت خودته، اگر باید شهید بشه راضی ام. ولی از خدا خواستم اسیر نشود. توی روضه آقا امام حسین (ع) دردهای اسیری را شنیده بودم. برادرم آمد و گفت طوری نشده فقط زخمی شده، بیا برویم. با زبان خودم گفتم من بهتر از شما می دانم. چی را از من پنهان می کنید؟ من همان روز اول حسابش را کرده بودم. خلاصه، اگر آن شب تا صبح ستاره ها خوابیدند، من هم خوابیدم. یعنی نمی توانستم. همه اش این بچه پهلویم بود. باهام حرف می زد. سرش را بغل می کردم و لالایی اش می گفتم. هر چه برادرم می خواست آرام کند، نمی توانست. هی لالایی می گفتم و گریه می کردم، خب علی یار که نبود برای دل خودم لالایی می گفتم. صبح که رفتیم بندرعباس، دیگر بهم گفتند. دستهام را بالا کردم و گفتم الحمد الله که به اسیری نرفته ...

بچه که بود، توی کارها کمکم می کرد. آب می آورد. هیزم برایم جمع می کرد. به درس اش هم می رسید. قرآن یاد بچه ها می داد. یک بار نشد اذیتم کند. دوره ابتدایی توی همین روستا خواند و بعدش رفت بندرعباس. از بس سر به زیر بود همه تعریفش می کردند ..."

صد البته خلوتهای او با خودش، نیت صاف ومحبت درونی اش به مردم، نه در برگهای مصاحبه می آید و نه درجای دیگر. شاید آن همه به فراموشی زمان سپرده شود. عمویش گفته: "من که بدی از او ندیدم. خیلی می خواهد که اینجا بگویی از کسی بدی ندیدم. دل جنوبی ها نازک است. اگر یک ذره کم محلی از فامیل ببینند، بد بر می دارند. اگر چه شاید زود یادشان برود این بچه واقعاً عجیب بود. ندیدم یک بار به کسی بی حرمتی کند. نمازش سر جایش بود کمک کردنش به اهل محل هم سرجایش ..." برگ دوم را یکی از بستگان که نامش نیامده، روایت کرده است: "...یک نوجوانی شده بود. من داشتم یک ساختمان می ساختم. همه وقتم گیر همین شده بود قرار شد که علی یار فردا صبح به عنوان روز مزد بیاید برایم کار کند. زودتر از وقت کار آمد لباسهای کهنه اش را پوشید و شروع کرد به کار، معلوم بود تجربه این کارها را ندارد. ولی ماشاالله مگر این جور کار می کرد. تا خود ظهر کار کرد. آخرهایش دیگر ترمز بریده بود خب سنی هم نداشت. این کارها برایش سنگین بود. سر ظهر آمد و آبی زد به سر و صورت خاک آلودش. رنگش برگشته بود، دلم نیامد. گفتم این طفلک توی رودربایستی گیر می کند و اگر تا عصر کار کند رمقی برایش نمی ماند.

- دست شما درد نکنه. خیلی زحمت کشیدی! اگر نمی تونی تا غروب کار کنی، حسابتو بکنم برو ... برو که تو همون درس ات رو بخونی بهتره.

- راستش اگه اجازه بدین دیگه کار نکنم. ولی پول دیگه نمی خوام. - مگه می شه؟

- خب من قرار داد کردم تا غروب کار کنم. حالا که نشده دیگه پولی هم نباید بگیرم. حالا من پول دادم یا ندادم، بماند؛ ولی بچه فکر می کرد من ناراحت می شوم و او در جلوی مردم شرمنده می شود، خیلی خجالت می کشید که تا غروب کار نکرده. چند سال بعد هم رفت حوزه علمیه. هفت تا از دوستانش هم همراهش بودند. پسر خودم جزوشان بود. البته چند تا از آنها برگشتند. و حالا افتخار مردم این روستا به وجود این شهید عزیز و شهید دیگر اینجا -اسدالله رئیسی - است اینها واقعا هم نام خودشان را جاودانه کردند، هم روستای ما را منور... الان هر کدام از شاگردان قرآن او در روستا برای خودشان کسی شده اند و از وجود آنها استفاده می شود. اینها همیشه تا فرصتی می شود از علی یار صحبت می کنند و یادش را همه جا زنده نگه می دارند ..."

حالا سالها گذشته. به سراغ هر کس که با شهیدی حشر و نشر داشته و لحظاتی را با او گذرانده بروی، در خاطراتش می دود. ولی آن دورها او را در هاله از رویاهای سیاه و سفید می بیند. از او بیشتر یک چیزی مثل یک تکه نور در ذهنش مانده تا خاطره ای که بتواند تعریف کند. باید زیاد صحبت کرد تا خاطرات سالها پیش زنده شود و به زبان بیاید. اگر چه آن شهید علی یار باشد و آن راوی، برادر بزرگ ترش که کودکی او را هم به خاطر دارد، ولی آن دورها در هاله ای از رویا های سیاه و سفید: "... یادم هست یک روزی خیلی خسته به نظر می رسید. خسته از این وضع موجود. حالا که فکر می کنم می توانم بفهمم چه حالی داشته. آمد و گفت: " از این درسها خسته شده ام همه اش تکراری است فقط یک مشت فرمول باید حفظ کنیم. واقعاً دیگر نمی توانم. یعنی حس می کنم جای دیگری باید بخوانم ...شاید اگر بروم حوزه، خوب بشوم. شاید با درس های آنجا کنار بیایم. شاید آنجا آرام کند."

خلاصه، رفت و ثبت نام کرد و مشغول خواندن شد. اشتیاق عجیبی پیدا کرده بود. بحث می کرد. چیزهایی را که یاد می گرفت به این و آن می گفت. از حرف زدن درمورد این چیزها اصلاً خسته نمی شد. آن موقع، "حاجی آقا احمدی" امام جمعه بندرعباس بود. رفته بود پیش ایشان و گفته بود که می خواهم به جبهه بروم؛ نظر شما چیست. مدتی از درسهای حوزوی او می گذشت. حاج آقا هم گفته بودند وقتی امام، مردم را دعوت می کنند به جبهه، من کی هستم که در این مورد نظر بدهم، تصمیم با خود شماست.

یک روز آمد این قضیه را برایم تعریف کرد و گفت که من تصمیم خودم را گرفته ام. فقط پدر و مادر ناراحت نشوند. یک جوری سر و ته قضیه را به هم آورد و اعزام شد. همان موقع، خدا شاهد است یک کسی انگار به من می گفت علی یار دیگر بر نمی گردد. ولی خب! آدم برای عزیزش همیشه به این الهام ها گوش نمی دهد. تازه اگر خبرش را هم بیاورند، یک طوری می خواهد باور نکند.

بهر حال همان طور که زندگی او همیشه برای خیلی ها تحول ایجاد می کرد، شهادتش پیش از پیش این طور شد. خیلی از بچه هایی که روی خوش به حوزه نشان نمی دادند، به حوزه رفتند. خیلی ها که اصلاً نمی دانستند جبهه و جنگ با کدام "ج" نوشته می شود، بارو بندیلشان را بستند و راهی شدند.

حالا یک گوشه از روستای آغاسین، خاک است. پنج شنبه ای نسیت که آنجا جمع نشویم؛ به یاد اخلاصش، به یاد لحن زیبایی که قرآن می خواند و درباره اش بحث می کرد. او بارها درمسابقه های قرآنی شرکت می کرد و چند بار هم مقام اول را کسب کرد ... پدرم می گفتند که شبی خواب دیدم لشکرعظیمی دارند از جایی رد می شوند. ترسیده بودم توی خواب. صحنه عجیبی بود. یکدفعه از میان لشکر، یک نفر دوید طرفم. از طرز دویدنش، توی خواب شناختمش. نزدیک شد و سلام علیکی کرد. من حرف نمی توانستم بزنم. خیلی نورانی و باطراوت شده بود. گفت پدرجان! اصلاً نگران نباش. من جایم خوب خوب است. اینها که دارند می روند، یاران آقا امام حسین (ع) هستند. من باید بروم پیش آنها. شما نگران نباشید ... و خداحافظی کرده بود و رفته بود طرف لشکر.

همان برگه ای که بالایش، صورت سبزه، موهای یک ور شانه شده، ابروهای پرپشت و شمشیری و ... چسبیده شده، برگ اول وصیتنامه چهار صفحه ای اوست. شاید خواندن بعضی سطرهایش کافی باشد تا ایمان بیاوری به احساس خفته دریک عکس:

شما ملت قهرمان درطی این چند سال با مقاومت دلیرانه تان بار دیگر برتری خون برشمشیر را اثبات کردید و به فرموده امام عزیزمان به دنیا و ابر جنایتها و همچنین ابر قدرتها مثل آمریکا و ایادی اش فهماندید که جهان مدرن هرگز نمی تواند قلب ملتی را که برخداوند سبحان تکیه زده است با تیغ تباهی بدرد و هرگز نمی تواند اراده آنها را برای رسیدن به آزادگی و استقلال از بین ببرد و اما ملت قهرمان و شهید پرور باید بدانید که راه ما به اتمام نرسیده و تا رسیدن به شهر توحید، به حرم ابا عبدالله الحسین (ع) با صلابت و استواری بایستید و از مصایب و مشکلات نهراسید.

...اینک که ندای غریبانه حسین (ع) بار دیگر در کربلای ما طنین انداز شده و عاشقان را دعوت به سفر کرده است و دروازه های شهر شهادت منتظر قدوم مشتاقان بقای حق تعالی است، بر مرد حق خطا است که دربستر خوشی و آرامشی دنیا بماند و سعادت جاودانی در جوار الله را بالذات فانی دنیوی معاوضه کند. اسلام عزیز تکلیف ما را معین کرده است ... و شما مادر مهربانم، از شما می خواهم که همانند زینب کبری (س) درمرگ من شیون و زاری نکنید و اگر گریه می کنید برای علی اصغر و علی اکبر و حسین بن علی (ع) شهید کربلا گریه می کنید نه برای از دست دادن فرزند گنهکارت. زیرا که شما اولین مادری نیستید که فرزندی را به خاک می سپارید. من که از علی اکبر حسین (ع) بهتر نیستم. ...برادرم، پرویز! اگرناراحتی از جانب بنده به سوی جنابعالی رسیده با کمال تواضع، معذرت می خواهم. شما که از بقیه برادرها عباس، حسین و ابوالقاسم بزرگترید، همان طور که راه مرا معین کردید و درس بزرگی به من دادید، می توانید آنها را هم به راه بیاورید. چون اینها درحال حاضر در سن کودکی هستند و مانند درختی می مانند که تازه کاشته شده و احتیاج به مواظبت و رفت و آمد دارند. خواهش می کنم ازشان به خوبی مواظبت کنی تا درهمه امور از جمله درسهایشان موفق شوند ...

■ "عبای آبی موج" با تشکر از سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان هرمزگان

با ساکنان بهشتی

مختار افسانه

تاریخ تولد: ۱۳۰۱/۱/۱
تاریخ شهادت : ۵۸/۱۰/۱۵
یگان اعزام کننده : -
کارمند: شیلات
محل دفن : شهرستان بندرلنگه

زندگی و شهادت در مسجد

اوقات در مسجد بود. با کسی دشمنی نداشت وبه همه خوبی می کرد. مردی انقلابی که آرزوی دیرینه اش شهادت در راه اسلام وقرآن بود. سر نماز هایش عاجزانه از درگاه پروردگار می خواست تا سعادت شهید شدن را نصیبش گرداند. وقتی با من وبرادر وخواهرانم صحبت می کرد، می خواست تا نمازهایمان را سر وقت بخوانیم و مسجد را خانه دوم خود بدانیم چرا که معتقد بود در آخرت این مسجد ها شفاعت ما را می کنند. تمام روزهای پربرکت زندگی خود را در مسجد سپری کرد و سرانجام در مسجد به شهادت رسید.

آشنایی با حضرت امام خمینی

تازه به سن بلوغ رسیده بودم. رابطه نزدیکی بین و من و پدرم بود. سالهای قبل از انقلاب پدرم به همراه دوستانش عکس و اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) را به خانه می آوردند و به تکثیر و توزیع آن می پرداختند.

به خاطر اعتمادی که پدرم به من داشت، مرا هم دربعضی جلسات خود شرکت می دادند. یک شب پدرم عکس حضرت امام را روبرویم گرفت و پرسید: ابراهیم این عکس را می شناشی؟ گفتم: بله، عکس امام است. گفت: اسم ایشان را می دانی؟ جواب دادم، نه نمی دانم، پدرم آن شب با حوصله تمام، از حضرت امام خمینی (ره) برایم تعریف کرد. از خصوصیات ومنش ایشان. من هم با جان دل گوش دادم تا اینکه درسال ۵۷ انقلاب به پیروزی رسید و من عاشقانه پای صحبتهای حضرت امام می نشستم.

یار و همراه درمشکلات

مدتی پیش یک ماشین خریدم اما چند مورد چک دست دیگران داشتم، یک چک یک میلیون تومانی داشتم که تا وقت موعود فرصتی نمانده بود.

به هر کسی که می شناختم رو زدم اما مشکل حل نشد تا اینکه در همان حالت ناراحتی به خواب رفتم. پدرم به خوابم آمد و گفت: ابراهیم برو بانک ملی وبگو که درخواست وام داری؟ از حرف پدرم تعجب کردم، او از کجا می دانست؟ فردا صبح مستقیم به بانک رفتم و درخواستم را مطرح کردم. گفتند: چقدر وام می خواهی؟ گفتم: یک میلیون! متصدی بانک با خوشرویی گفت سه میلیون چه طور است؟ باورم نمی شد بعد از انجام کارهای مربوط به درخواست وام، ظرف سه روز مشکلم حل شد و آن موقع ایمان آوردم که پدرم ناظر وشاهد ماست و اجازه نمی دهد در اوج مشکلات وسختی ها تنها بمانیم.

■ **منبع : رد پای عشق**

آگهی فروش سازمان اموال و املاک

نوبت دوم

برگزاری سی و هشتمین مزایده کتبی سراسری املاک و مستغلات سازمان اموال و املاک ستاد با شرایط و تسهیلات جدید به شرح جدول ذیل اعلام میگردد، لذا متقاضیان خرید املاک می توانند از روز دوشنبه مورخ ۸۸/۸/۱۱ تا پایان روزسه شنبه مورخه ۸۸/۸/۱۹ همه روزه حتی ایام تعطیل از ساعت ۹:۳۰ تا ۱۹:۰۰ و روز چهارشنبه مورخ ۸۸/۸/۲۰ از ساعت ۸:۰۰ الی ۱۰:۰۰ صبح (صرفا در محل بازگشایی پاکتها به شرح توضیحات ذیل) جهت اطلاع از شرایط و دریافت اوراق شرکت در مزایده به محل ذیل مراجعه نمایند. بندرعباس: بلوار امام خمینی (ره) میدان ۱۷ شهریور - روبروی بازار مرکزی (سیتی سنتر) نمایندگی سازمان اموال و املاک شماره تلفن تماس: ۲۲۴۲۱۱۳-۲۲۴۹۳۲۷-۲۲۴۹۳۲۸ نمابر ۲۲۲۵۹۰۸-۰۷۶۱

تهیه فرم شرکت در مزایده و اخذ پاکتهای پیشنهادی فقط در محل فوق الذکر امکان پذیر است.

ملاحظات: اخذ درخواستهای پیشنهادی به همراه فرم شرکت در مزایده و اصل یک فقره چک تضمینی در وجه متقاضی به میزان ۵٪ قیمت پایه ملک در روزهای ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ آبان ماه سالجاری و در ساعات تعیین شده صورت می پذیرد. شایان ذکر است اخذ درخواستهای پیشنهادی در روز چهارشنبه مورخ ۸۸/۸/۲۰ از ساعت ۸:۰۰ الی ۱۰:۰۰ صبح صرفاً در محل بازگشایی پاکتها صورت می پذیرد.

۱- نحوه دریافت ثمن معامله و شرایط اقساط (بدون کارمزد) جهت تنظیم مبایعه نامه به شرح جدول ذیل می باشد:

شرایط پرداخت (گروه)	حصه نقدی (پیش پرداخت)	زمان تحویل ملک	حصه غیر نقدی (باقی مانده در اقساط ...)	تخفیف پرداخت نقدی
ج	٪۲۵	٪۱۰	٪۶۵ در اقساط ۳۰ ماهه	٪۱۲

تبصره ۱: در خصوص املاک و اراضی که در زمان تنظیم مبایعه نامه آماده تحویل می باشند و در خصوص املاک و اراضی که مسئولیت رفع تصرف و اعمال ید مالکانه و تحویل ملک به عهده خریدار است هنگام تنظیم مبایعه نامه مبلغ ۱۰٪ زمان تحویل ملک به حصه نقدی (پیش پرداخت) اضافه خواهد شد.
تبصره ۲: پرداخت تتمه ثمن معامله (حصه غیر نقدی) به صورت نقد از تاریخ تنظیم مبایعه نامه تا حداکثر ظرف مدت ۳ ماه (سررسید اولین قسط) موجب برخورداری از تخفیف پرداخت نقدی به شرح جدول فوق میگردد.

۲- رعایت مفاد فرم شرکت در مزایده الزامی می باشد. ۳- پیشنهادات فاقد سپرده، مخدوش، مبهم و مشروط از درجه اعتبار ساقط می باشد.
۴- شایان ذکر است کلیه املاک عرضه شده به استثناء مواردی که سهم عرضه شده در ستون ملاحظات قید گردیده ششدانگ می باشد. در ضمن متراژ مندرج در ستون عرصه و اعیان، مساحت کل ششدانگ است.
۵- بازگشائی پاکتهای ارائه شده در روز چهارشنبه مورخ ۸۸/۸/۲۰ راس ساعت ۱۰ صبح در بندرعباس، بلوار امام خمینی (ره) میدان ۱۷ شهریور- روبروی بازار مرکزی (سیتی سنتر) دفتر نمایندگی سازمان اموال و املاک ستاد انجام خواهد شد.
۶- کلیه املاک عرضه شده با وضعیت موجود به فروش می رسند و بازدید از املاک مورد درخواست الزامی می باشد.

مهلت شرکت در مزایده از روز دو شنبه ۸۸/۸/۱۱ تا ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۸۸/۸/۲۰ می باشد.

۷- شایان ذکر است مهلت تهیه اوراق شرکت در مزایده صرفاً تا ساعت ۰۹:۳۰ صبح روز چهارشنبه ۸۸/۸/۲۰ در محل تعیین شده می باشد.
۸- ودیعه شرکت در مزایده نفرات چهارم و بعد از آن در اولین روز اداری پس از اعلام نتایج (پنج شنبه مورخ ۸۸/۸/۲۱) در محل تعیین شده با در دست داشتن اصل رسید و به شخص متقاضی مسترد خواهد شد.

آدرس ملک	شماره پرونده	نوع ملک	کاربری ملک	متراژ عرصه	متراژ اعیانی	مبلغ پایه مزایده (ریال)	شرایط پرداخت	توضیحات
بندرعباس-گلشهر جنوبی - بلوار دوازده فروردین	۴۲۲	زمین	مسکونی	۵۳۱/۲۵	-	۳/۴۵۳/۲۰۰/۰۰۰	ج	۶۰ متر مربع در مسیر اصلاحات قرار دارد

آگهی ابلاغ اجرائیه

بدین وسیله به شرکت پویا صنعت هرمز سهامی خاص با امضاء زهرا فضلی به سمت مدیر عامل و آقای منصور کرمی کلچوئی به سمت رئیس هیأت مدیره ساکن بندرعباس شهرک صنعتی شماره یک نبش حافظ هشتم بعنوان بدهکار و خانم محبوبه قانع نختاب فرزند حسین بشماره شناسنامه ۱۶۳ مشهد ساکن خیابان دانشگاه کوچه دانشگاه ۹ ساختمان جوذری طبقه سوم بعنوان راهن بانک ملی شعبه بندرعباس به استناد سند رهنی شماره ۹۳۲۵۰ مورخ ۸۴/۹/۲۹ تنظیمی دفتر اسناد رسمی شماره ۸ بندرعباس برای وصول مبلغ ۱/۸۱۶/۲۰۰/۶۰۰ ریال بابت اصل، بانضمام کلیه خسارت قانونی وارده تا روز وصول و مبلغ ۹۰/۸۱۰/۰۳۰ ریال نیم عشر اجرائی بدهی شما بابت پرونده اجرائی کلاسه ۳۳۷۸-۸۷ برعلیه شما مبادرت به صدور اجرائیه نموده و پرونده فوق درشعبه اجرائی این اداره تشکیل و در جریان اقدام است. لذا چون طبق گزارش مأمور اجراء این اداره درآدرس شماتعیین شده در اجرائیه شناخته نشده اید و بستانکار نیز نمی تواند آشما را معرفی نماید وبرای شعبه اجرای این اداره هم آدرس شما معلوم نیست به استناد تقاضای بستانکار و ماده ۱۸ آئین نامه اجراء مفاد اجرائیه فوق الذکر یک نوبت دریکی از روزنامه های کثیر الانتشار محلی آگهی می شود. چنانچه ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ انتشار این آگهی که روز ابلاغ اجرائیه محسوب می گردد اقدام به پرداخت بدهی خود ننمائید طبق تقاضای بستانکار این شعبه نسبت به فروش مورد رهن که عبارت است از ششدانگ یک دستگاه آپارتمان واحد شرقی واقع درطبقه نهم بلوک اول دارای پلاک ۵۱ فرعی از ۲۶۳۸ اصلی واقع در بخش یک بندرعباس به انضمام تراس احداثی و ششدانگ یک واحد پارکینگ اختصاصی شمار چهل و هفت و ششدانگ یکباب انباری شماره ۵۹۰ واقع در طبقه همکف ومشاعات و مشترکات طبق قانون تملک آپارتمانها از طریق مزایده اقدام خواهد نمود. به غیر از این آگهی و آگهی مزایده آگاهی دیگری منتشر نخواهد شد.

عبداله خواجه بار - مسئول اجراء ثبت اسناد و املاک بندرعباس

آگهی حصر وراثت

خانم بلقیس رحیمی دارای شناسنامه شماره ٤ به شرح دادخواست به کلاسه۸۸/ش۲ /۲٤۱۵ از این شورا درخواست گواهی حصر وراثت نموده وچنین توضیح داده که شادروان خدیجه بهروج بشناسنامه ٤٦١ در تاریخ --- اقامتگاه دائمی خود بدرود زندگی گفته ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر به
۱ - بلقیس رحیمی فرزند محمد به شماره شناسنامه ٤ صادره ازبندرعباس فرزند متوفی ۲ -ماه گل غریب زاده شغویی فرزند محمد به شماره شناسنامه ۱۷صادره از بندرعباس فرزند متوفی ۳ -حسین رحیمی فرزند محمد به شماره شناسنامه ۱۲صادره از بندرعباس فرزند متوفی اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را دریک نوبت آگهی می نماید تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر آگهی ظرف یک ماه به شورا تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

قاضی شورای حل اختلاف شهید مطهری بندرعباس

آگهی تاسیس موسسه وکالت ومشاوره حقوقی شهرام بازیار

موسسه فوق درتاریخ ۱۳۸۸/۰۸/۰۷ تحت شماره ٥٦٣ و شناسه ملی ۱۰۸۰۰۱۳۵۸۱۰ در این اداره به ثبت رسیده و در تاریخ ۱۳۸۸/۰۸/۱۰ از لحاظ امضاء ذیل دفاتر تکمیل گردیده و خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم در روزنامه های رسمی آگهی می شود. ۱ - موضوع موسسه: خدمات حقوقی. ۲ - مدت موسسه : از تاریخ ثبت به مدت نامحدود. ۳ - مرکز اصلی موسسه : ۱ - ۳ - استان هرمزگان - شهر بندرعباس، شریعتی جنوبی ساختمان شورای حل اختلاف خلیج فارس طبقه دوم سمت راست واحد اول٤ - سرمایه موسسه : مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال می باشد. ٥ - اولین مدیران موسسه :۱-٥ -آقای شهرام بازیار به سمت رئیس موسسه . به مدت نامحدود انتخاب گردیدند. ٦- دارندگان حق امضاء :کلیه اسناد و اوراق بهادار و تعهد اور با امضاء رئیس موسسه همراه با مهر موسسه معتبر خواهد بود. ۷ - اختیارات مدیر عامل :طبق اساسنامه

مسئول ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری واحد ثبتی بندرعباس

آیا می دانید با مصرف آبزیان در افراد دیابتی آنان را در برابر این بیماری محافظت می نمایید

روابط عمومی
اداره کل شیلات
هرمزگان